

## بازخوانی اعتباریات علامه طباطبائی در پرتو نظریه اومولت

حسین هوشنگی\*  
(نویسنده مسئول)  
احمد پاکتچی\*\*

### چکیده

هر یک از علامه طباطبائی و یاکوب اوکسکول با اتکا بر واقعیات زیستی و تکوینی جانداران به نظریه پردازی در حوزه جهان ادراکی و انسان پرداخته اند. نظریه اعتباریات علامه طباطبائی و نظریه اومولت اوکسکول از این حیث در اهداف واجد همسانی‌ها و قرابت‌هایی است که، بستری را مهیا می‌کند تا بتوان پاره‌ای امکانات و قابلیت‌های نظری را در نظریه علامه بسط و گسترش داد. ادراکات اعتباری، تمهیدات ذهنی و ابزارهایی ادراکی است که تحت تاثیر نیازهای تکوینی و احساسات برآمده از آنها ساخته می‌شود. اومولت هم جهان است آن گونه که از سوی موجود زنده تحت تاثیر نیازهای جسمی برای او شکل می‌گیرد. این شکل‌گیری با سازوکار تعریف (=اعتبار) حاصل می‌شود که در «چرخه کار کردی» و تعامل متقابل محیط و فرایند تعریف حاصل می‌شود. آنچه محور است، جسمانیت و نیازهاست.

توجه به واقعیت زیستی و نیازهای جسمی و تکوینی، توجه به تاثیر ابعاد غیر معرفتی بر دستگاه ذهن و معرفت و پیوند میان جنبه مادی، ادراکی و معنایی، توجه به معیار کارایی و مفید بودن به جای معیار صدق و کذب، تاکید بر وجوه ساجکتیو در اومولت و اعتباریات،

\*. دانشیار فلسفه و کلام، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران. h.hoshangi@yahoo.com

\*\* استادیار قرآن و حدیث، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران. apakatchi@gmail.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۷/۰۹؛ تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۰۴/۱۲]

ربط و پیوند با واقعیات از طریق جسمانیت در اوکسکول و از جهت خاستگاه تکوینی و غایت خارجی در اعتباریات علامه، از وجوه همسانی موجود میان آن دو نظریه است.

اما وجوه اختلاف عمده را باید در باور به ادراکات اعتباری ثابت دانست که علامه آن را بر اساس احساسات و نیازهای نوعی و ثابت، توجیه و تبیین می‌کند. ولی در اوکسکول سازوکار دوسویه تأثیرپذیری از خارج و بازتعریف مدام، جایی برای ثبات نمی‌گذارد. علاوه بر این، در نظریه اوکسکول، تفکیکی میان حقایق و اعتباریات آن گونه که در نظریه علامه می‌توان یافت، به چشم نمی‌خورد.

**واژگان کلیدی:** علامه طباطبائی، اعتباریات، ادراکات عملی، اکسکول، امولت، چرخه کارکردی.

\*\*\*

#### مقدمه

نظریه اعتباریات علامه، یک نظریه ابتکاری در حوزه ادراکات عملی است. ایشان با طرح تبیینی خاص از نحوه شکل‌گیری دانش‌های عملی انسان، تلاش کرده است تا اصول رفتار انسان و جانداران را در تعامل میان واقع زیستی-روانی آن‌ها با محیط طبیعی و اجتماعی توضیح دهد؛ بدین سان زمینه خوبی را برای گشودن افق‌های نظری جدید در حوزه‌های گوناگون علوم انسانی در دسترس قرار داده است. علوم جامعه‌شناسی، اقتصاد و سیاست در واقع از قواعد رفتار انسانی در حوزه‌های گوناگون بحث می‌کند. از منظری عام‌تر و با توجه به ظرفیت بالای این نظریه در تبیین احکام و قواعد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، هنجارها و آداب و رسوم اجتماعی، می‌توان این نظریه را مبنایی جهت نظریه پردازی در حوزه فلسفه‌های مضاف (فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق، فلسفه سیاسی، فلسفه فرهنگ) و همچنین در فلسفه علوم انسانی و اجتماعی قرار داد. با توجه به حضور رویکرد پسینی و تجربی و باعنایت به وجه سوبجکتیو و کارکردی ادراکات بشری در این نظریه، هم سخنی آشکاری را می‌توان میان اعتباریات علامه و نظریات جدید در حوزه‌های مختلف تشخیص داد و به مقایسه پرداخت.

در این نظریه، ادراکات عملی و اعتباری همچون ابزارهایی ساخته و پرداخته ذهن قلمداد می‌شوند که انسان و حیوان به سائق طبیعت و بر اساس نیازهای تکوینی و معطوف به غایتی عینی، آن‌ها را اعتبار کرده است. آن‌ها چنانکه خود علامه تصریح می‌کند «دروغهایی مفید و موثر» (طباطبائی، بی تا: ۱۴۶ و ۱۴۷) در مسیر زندگی و تمشیت امور انسانی هستند و بسته به نیازهای ثابت یا متغیر زیستی یا روانی و محیطی، اعتبارات هم ثابت یا معروض تحول و تطوراوند. چنانکه متناسب با نیازهای فردی، منطقه‌ای، قومی و نوعی، اعتبارات هم تنوع می‌یابند. اعتبارات در عین ذهنیت و مجعولیت، باواقع و عینیت هم ربط و نسبتی دارند. علامه، اعتباری را به معنایی بر مطلق علم حصولی هم اطلاق می‌کند، چون مبتنی بر یک اعتبار عقلی

است که این معنا هم در سیر مباحث می تواند مد نظر قرار گیرد.

نظریه اومولت<sup>۱</sup>، نظریه یاکوب فن اوکسکول<sup>۲</sup> (۱۸۶۴-۱۹۴۴م) است که محور آن بررسی جهان و محیط موجود زنده است. چنانکه آن در ذهنیت موجود زنده متصور می شود و رنگ و صبغه نیازهای او را به خود می گیرد. نظریه اومولت با توجه به تأثیر عناصر سوژکتیو در شکل گیری چنین ذهنیتی از محیط، به تعامل و تبادل این جهان ذهنی (اومولت) با محیط عینی تأکید دارد و در صدد واکاوی مکانیسم این تأثیر و تأثر متقابل است. اصل اساسی در شکل گیری اومولت و تعریف خاص از محیط، سودمندی و مفید بودن برای سوژه است. ارگانسیم، در تحقق اومولت فعال است نه منفعل صرف، و این تلقی سوژکتیو از محیط می تواند فردی یا نوعی باشد.

این تحقیق در صدد است در پرتو مقایسه دو نظریه و توجه به خاستگاه زیست شناختی، نحوه تعامل ذهنیت و عینیت در اعتبار سازی، ساز و کار تحول پذیری اعتباریات، نوع عقلانیت حاکم و معیار ارزیابی آن‌ها، ابعاد فردی و اجتماعی و ثبات و تحول این اعتبارات، به بازخوانی نظریه اعتباریات بپردازد.

## ۱. تقریر نظریه اعتباریات

### ۱-۱. مبانی نظریه

ادراکات اعتباری را علامه طباطبائی در شماری از رساله ها، مکتوبات فلسفی و دینی خود مطرح کرده است. البته پیش از او و در قالب مباحث پراکنده ای، منطقیان و فیلسوفان در قضایای مخیله و مشهورات، اصولیان (غروی اصفهانی ۱۳۸۹: ۲۹-۳۲) و عالمان بلاغت در مبحث مجاز و استعاره، به این مسئله پرداخته بودند. علامه طباطبائی با اتکا به چنین میراثی در *اصول فلسفه و روش رئالیسم* (مقاله ششم)، در رساله *الاعتباریات* و کتاب انسان در دنیا و اندکی در کتاب *نه‌ایه الحکمه*، نظریه ابداعی خود را به گونه ای نظام مند ارائه کرده است. او از ثمرات این نظریه فلسفی در *المیزان*، در تفسیر *سوره انعام*، *سوره اعراف* ذیل آیات خلقت آدم و سجده نکردن شیطان و در جاهای مختلف ذیل بحث از مصلحت و غایت در فعل الهی، نیز سود جسته است؛ هر چند سرشت قرآنی بحث، ناگزیر صبغه ای کلامی را به این مباحث تحمیل کرده است.

منظور از «اعتباری» در عنوان نظریه، به معنای اخص است که ناظر به ادراکات عملی و گزاره های انشایی در مقابل ادراکات حقیقی و ناظر به واقع می باشد. بدین ترتیب این نظریه را می توان نقطه عطفی در تعیین سرنوشت حکمت عملی در برابر حکمت نظری به تعبیر سنتی دانست. تمییز نهادن میان دو قسم حکمت به صورت اجمالی با ارسطو آغاز شد و در سنت فلسفه اسلامی تا ابن سینا بسط یافت. از آن پس تا حد بسیاری حکمت عملی از مرکز توجه و نظریه پردازی خارج شد تا زمانیکه علامه طباطبائی دوباره این مبحث را در مرکز توجه خود قرار داد. با نظریه علامه به نظر می رسد فرق این دو قسم دانش نظری و عملی که خود متفرع بر تمایز دو نوع عقل عملی و نظری است تا آن حد شدت می یابد که دیگر مقسم واحدی نمی توان برای آن‌ها قائل شد.

علوم انسانی و اجتماعی به مفهوم جدید آن مانند: علم سیاست، اقتصاد، حقوق و جامعه‌شناسی، به لحاظ سنتی ذیل حکمت عملی یا به تعبیر فارابی علوم مدنی مندرج می‌شود؛ پس تأمل در ماهیت مفاهیم و احکام حکمت عملی، خودگونه‌ای تقرب جستن به فلسفه بومی علوم انسانی است.

### ۱\_۲. چپستی اعتباریات

ادراکات یا حقیقی و کاشف از واقعیت و ناظر به هستی، نیستی و چگونگی واقعیات است و یا اعتباری و مرتبط به افعال ارادی است. گونه اول توصیفی و خبری و گونه دوم تجویزی و انشایی است. حکمت و دانش‌های نظری شکل مضبوط ادراکات حقیقی و حکمت عملی بر آمده از احکام اعتباری است. علامه در بیان ماهیت این دسته از ادراکات از سه بیان استفاده کرده است:

از سنخ و جنس استعاره و مجاز بودن، وهمی و دروغ بودن (مطابقت با واقع نداشتن) ولی کار آیی و اثر داشتن، و نهایتا جایجایی و چیزی را چیز دیگری محسوب و تلقی کردن. مثلا در گزاره «زید رئیس است» (=ادراک اعتباری) مانند «زید شیر است» (= تشبیه و مجاز) (طباطبائی، بی تا: ۱۴۳-۱۵۶) به اعتبار مناسبتی (شجاعت و در بالا و فرمانده بدن بودن رأس) آن مفهوم و گزاره شکل گرفته است، حال آنکه در واقع و نفس الامر، زید سر یا شیر نیست. بلکه این تعبیرات، واجد اثرات تهییجی و اجتماعی است و آثار مفیدی بر آن‌ها مترتب است. نهایتا در آن‌ها حد و حکم چیزی «شیر» و «راس» را به چیز دیگر داده ایم؛ یعنی جایجایی رخ داده است و زید را رأس و شیر محسوب کرده‌ایم. براین اساس علامه در تعریف دقیق و فلسفی ادراکات اعتباری می‌گوید:

معنای تصویری یا تصدیقی که صرفا در ظرف و بستر عمل تحقق دارد و بازگشت اعتبار به عاریت گرفتن مفاهیم حقیقی و به کار بردن آنها در گونه‌های افعالی است برای وصول و دستیابی به اهداف حیاتی مطلوبی مانند ریاست (طباطبائی، بی تا: ۲۲۹).

### ۱-۳. ساز و کار زیست‌شناختی تکون اعتباریات

نظریه اعتباریات، ناظر به انسان و عموم حیوانات است (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۱۲۳). هر چند علامه مکررا موجودات زنده را مشمول این نظریه می‌داند، (طباطبائی، بی تا: ۱۵۸-۱۸۵) ولی به قراین روشن (مثلا نک: همان: ۱۵۹) مقصود صرفا حیوانات و انسان است. او اساسا یک راه وصول به ریشه‌های اصلی اعتباریات را «بررسی اجتماعات جانوران زنده» دانسته (همان: ۱۸۸) و بدین ترتیب پیوستگی نظریه خود را با بیولوژی آشکار کرده است.

انسان و سایر حیوانات طبق این نظریه، جهت رفع نیازهای حیاتی خود، به وضع و فرض اعتباراتی روی می‌آورند تا آن‌ها را در این مسیر یاری برسانند. همان‌گونه که جانور شناسان و در محدوده وسیع تری زیست‌شناسان به این نکته پی برده‌اند که در موجودات زنده منطبق با تغییرات محیطی و تحول در نیازها، تغییرات متناسبی در اعضا و جهاز وجودی آن‌ها رخ می‌دهد. این نظریه بر آن است که

این انطباق با محیط در جهت رفع کاستی‌ها، صرفاً در حوزه بدن رخ نمی‌دهد، بلکه شئون نفسانی از قبیل عواطف، تمایلات و احساسات و از همه مهم‌تر ادراکات ذهن نیز در این خصوص دخیل و فعال‌اند. بدین ترتیب، در کنار فعالیت اندام‌های طبیعی حیوانی مانند دستگاه تنفس، تغذیه، تولید مثل و دستگاه شعور، ادراک، تمایل و احساس او نیز همچون ابزارهایی در کار می‌آیند تا غایت‌های حیوان و انسان تحقق یابد. چگونگی دخیل بودن و یا واسطه قرار گرفتن ادراکات در رفع نیازهای وجودی، موضوع بحث این مقاله است.

نظریه اعتباریات، انسان و حیوان را به عنوان موجوداتی که جامع خصوصیات ذیل‌اند مد نظر قرار می‌دهد: آن‌ها از طرفی واجد نیازها و اقتضائات تکوینی و طبیعی، احساسات و تمایلات برآمده از نیازها و کاستی‌ها هستند و از سوی دیگر واقعیاتی در محیط طبیعی و اجتماعی، معطوف به رفع آن نیازها تحقق دارد و ادراکات و تجویزاتی ناظر به رفع آن‌ها انشا می‌شود و نهایتاً فعل و عمل از سر آن ادراک صادر می‌شود. علامه در این باره می‌گوید: «انسان یا هر موجود زنده دیگر (به اندازه شعور غریزی خود) در اثر احساسات درونی خویش که مولود یک سلسله احتیاجات وجودی مربوط به ساختمان ویژه اوست، یک رشته ادراکات و افکار را می‌سازد که بستگی خاصی به همان احساسات دارد و به عنوان غایت، احتیاجات نامبرده را رفع نماید» (طباطبائی، بی‌تا: ۱۵۷). به موازات نیازهای طبیعی همچون نیاز به غذا، آب، تولید مثل، میل و گرایش به رفع گرسنگی و تشنگی و جنس مخالف هم در حیوان تعبیه شده است که حیوان را به طور غریزی به سوی رفع نیاز سوق می‌دهد و به سبب وجود آن میل، رفع نیاز، توأم با لذت می‌شود. مضاف بر نیازها و امیال، ذهن و ادراکات هم بدین ترتیب در دستگاه وجودی انسان و حیوان، دخیل هستند. به این صورت که متعاقب غذا، سیری، اندیشه سیر شدن و اعتبار «باید سیر بشوم» هم پدید می‌آید و در پی این مرحله است که فعل ارادی حادث می‌شود. تعبیر علامه طباطبائی در این باره چنین است که: «میان طبیعت انسانی مثلاً از یک طرف، و آثار طبیعی وی از طرف دیگر، یک سلسله ادراکات و افکار موجود، میانجی است که طبیعت، با ساختن آنها و به دستیاری آنها آثار خود را در خارج بروز می‌دهد» (طباطبائی، بی‌تا: ۱۷۱).

بررسی حیات جانوران بر این نکته صحنه می‌گذارد که دامنه فعالیت، غایات و کمالات مورد نظر هر موجود به موازات و در تناظر با قوا و دستگاه‌های طبیعی او شکل می‌گیرد. تصور زاییدن، صرفاً در پستانداران صورت می‌بندد و اندیشه لزوم سیری یا نزدیکی جنسی هم به صرافت وجود دستگاه گوارش و تناسل تحقق می‌پذیرد. بدین ترتیب ادراک و صور علمی انسان و حیوان (در حد و طراز خود) تحت تأثیر قوای فعاله، نیازها و استکمالات آن‌ها شکل می‌گیرند و رنگ و صبغه آن نیازها را به خود می‌گیرد. نوعی از ادراکات ما (= ادراکات اعتباری) وسیله استکمال فعلی انسان و حیوان هستند. به تعبیر علامه، خواست و تمایل قوه فعاله که مظاهر نیاز و استکمال هستند، در فاعل ادراکی باید با علم بیامیزد (آگاهی به نیازها، عوامل اجابت‌کننده آن‌ها، روش بهره‌برداری و وصول به غایت استکمالی) (طباطبائی، بی‌تا: ۱۷۲-۱۷۱)؛ یعنی قوه ادراکی ما متناسب با نوع ارتباط میان قوای فعاله، واقعیت و البته از منظر نیازهای انسانی است که ادراکات اعتباری را پدید می‌آورند. ضابط کلی در اعتباری بودن یک مفهوم و فکر این

است که به وجهی متعلق قوای فعاله گردد (همان : ۱۸۵).

### ۱-۴. لوازم و پیامدها

توجه به این امکان که انسان یا هر موجود زنده دیگری به اندازه شعور غریزی خود و در اثر احساسات درون خویش که مولد یک سلسله احتیاجات وجودی مربوط به ساختمان تکوینی اش است، یک رشته ادراکات و اندیشه‌هایی بسازد که بستگی به احساسات یاد شده داشته باشد و به‌عنوان نتیجه و غایت، احتیاجات را رفع نماید، پیامدهایی به دنبال دارد که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱-۴-۱. بنا به این تحلیل از ساز و کار تحقق اعتباریات، آن‌ها ابزارهایی از سنخ معرفت، برای وصول به غایات‌هایمان هستند. میل ما وقتی به چیزی تعلق گرفت، مثلاً میل به غذا، ذهن و عقل مساعدت و دخالت می‌کند و «من باید سیر شوم» را انشا می‌کند. پس انسان، در کنار ابزارهای مادی مانند چکش و سوزن، ابزارهای فکری را هم جهت وصول به مقاصد خود ابداع می‌کند. این کار با اعتبار «وجوب» و متعاقب آن اعتبار «خوبی» و «حسن» صورت می‌گیرد که البته «خوبی» نقش توجیه و تصویب متعلق فعل را ایفا می‌کند. همه این‌ها می‌تواند شواهدی باشد بر اینکه نوع نیازها، علائق و تمایلات موجود زنده (عناصر سوپژکتیو)، بر دست‌کم بخشی از ادراکات انسانی تأثیر تعیین‌کننده دارند.

۱-۴-۲. بدین ترتیب، ساحت طبیعت و تکوین، گونه‌ای صفت مقوم و مقدم بر ساحت ادراک و اندیشه دارد: «سازمان طبیعت و تکوین متبوع، و سازمان اندیشه تابع و طفیلی او می‌باشد» (طباطبائی بی تا: ۱۷). از منظری وسیع‌تر، نظام طبیعی انسان و حیوان (نیازهای تکوینی و طبیعی)، اصل قرار می‌گیرد و امور نفسانی (دوای و تمایلاتی و اندیشه) تابع و فرع هستند. بدین قرار، انسان یا حیوان در افعال ارادی خود در درجه اول درصدد رفع نیازهای طبیعی است که البته همراه با ارضاء احساس و تمایل برانگیخته شده از آن نیاز و به تبع احساس لذت (مطهری، بی تا: ۱۶۷) است. پس آنچه اصولاً در سطح شعور حیوان و بلکه انسان هنگام انجام فعل حضور دارد، همان مقدمات غیر معرفتی (رفع نیاز و احساس لذت) است که ناخودآگاه معطوف به وصول طبیعت به غایت خویش است.

۱-۴-۳. از لوازم این گونه تلقی از کارکرد اعتباریات اینکه، اراده فاعلی انسان یا حیوان برآمده از کشش‌های طبیعی است. در سنت فلسفی اسلامی اراده مسبوق به علم و معلول آن است. مراحل صدور فعل با تصور آن و تصدیق به فایده آغاز و با شوق و تأکد شوق (=اراده) به انجام خود می‌رسد (تقدم علم بر اراده)، ولی در دیدگاه علامه، ترتیب صدور فعل به این نحو است: نیاز و اقتضاء تکوینی، تمایل و احساس ملائم و مناسب با آن، تصور تأمین آن نیاز، اعتبار یک وجوب و باید که در قالب «اذعان» نمود می‌یابد و نهایتاً انجام فعل (تقدم احساس و طبیعت بر اراده) (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۱۵۸-۱۶۰).

۱-۴-۴. از آنجا که اصل تکوین اعتبارات عملی، مولود احساسات سازگار و متناسب با قوای طبیعی انسان است، ثبات و تغییر آن‌ها و وحدت و کثرتشان هم بر مدار آن احساسات است (طباطبائی، بی تا: ۱۵۶). به تبع نوعی یا فردی بودن، و محدود به منطقه و زمان خاص بودن، احساسات برآمده از نیازها، ادراکات اعتباری هم ثابت و متغیر، عمومی و خصوصی، فراگیر و همگانی یا خاص و منطقه‌ای و دائمی یا

موقت می‌شوند. علم اعتباری میانجی و واسطه میان دو امر حقیقی است. طبیعت و تکوین و کمال و غایتی که طبیعت ناظر به آن است و به تبع ثبات یا تحول نیاز طبیعی، ثبات و تحول می‌یابد، همان گونه که به تبع تعدد کمال و غایت و تعدد وسایل و وسائط وصول به غایت این ادراکات تکثر می‌یابند (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۱۲۸).

اساساً تغییر و تحول پذیری ادراکات اعتباری، ریشه در ماهیت آن‌ها دارد. چنانکه گذشت این ادراکات به لحاظ سرشت خود اعطاء حد یا حکم یک شیء به شیء دیگر هستند. این عمل، ناگزیر توسط عاملی و به ایجاب هدفی صورت می‌گیرد و ممکن است این عامل ایجابی، دائمی یا غیردائمی و متغیر باشد و پیرو تغییر آن، اعتبار هم تغییر یابد؛ مانند تغییری که در اصل نیاز به مسکن و تنوع، ساخت مسکن در طول زمان یا در زیست بومهای گوناگون شاهدیم (همان، ص ۱۳۷).

تغییر دیگری در اعتباریات هم قابل تأمل است که به حسب اختلاف دیدگاهی رخ می‌دهد که خود معلول عواملی چون اختلاف عادات است. چون عاداتهای گوناگون موجب جاگیر شدن و تثبیت قضا یا و اخلاق متناسب با آن عادات در ذهن و ضمیر ما می‌شود و البته خلیقات متفاوت هم به نوبه خود، منشأ تفاوت ادراکاتی می‌شود.

۱\_۴\_۵. ادراکات اعتباری را به لحاظ قابلیت ضبط و ربط یافتن، می‌توان به اعتباریات فردی که برآمده از احساسات، تمایلات و تخیلات شخصی است و موارد اجتماعی حاصل از اعتبار جمع عقلا و اجتماع انسانی، تقسیم کرد. اعتبارات فردی آنجا که دایر مدار رغبت‌ها و ترجیحات شخصی، موقت و متغیر فردی باشند به دلیل فقدان ضابطه عمومی قابل بررسی عملی نخواهند بود؛ چنانکه در استعاره هم هر کس به دلخواه خود محبوب را به امری تشبیه می‌کند. اما در میان اعتبارات فردی هم، آن‌هایی که برآمده از نیازهای عمومی هستند (مانند وجوب و حسن بهره‌گیری از امور مفید برای جسم و روان)، قابل بررسی روشمند و مضبوط علمی خواهند بود؛ همچنانکه اعتباریات اجتماعی هم بر اساس ضوابط قابل بررسی و معطوف به هدف حفظ نظام اجتماعی ساماندهی می‌شوند (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۱۵۸-۱۶۰).

۱\_۴\_۶. تقسیم بندی اعتباریات، گاه از آن جهت که تابع احساسات و تمایلات است و گاهی به جهت فردی یا اجتماعی بودن آن‌ها صورت می‌گیرد. اعتباریات، گاهی برخاسته از احساسات عمومی لازمه نوع بشرند (اعتبار لزوم تغذی و استخدام دیگران در جهت رفع نیازهای خود) و گاهی نشأت گرفته از احساسات شخصی و متغیرند. اما تقسیم دیگر که علامه طباطبائی آن را محور کار قرار داده، تقسیم اعتباریات به «قبل از اجتماع» و «پس از اجتماع» است که در بیانی ضمنی، ثبات و تحول ناپذیری را به بخشی از اعتباریات قبل از اجتماع اسناد داده است (طباطبائی، بی تا: ۱۸۸-۱۸۹). از جمله اعتبارات اجتماعی که بر اساس نیازهای اجتماعی (نیازهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و...) شکل گرفته‌اند، عبارتند از: اعتبار استخدام، اجتماع، عدالت اجتماعی، مالکیت، ریاست و مرئوسیت و مبادله که به ترتیب بر اساس حب النفس و سود طلبی انسان، در گرو سود دیگران بودن بهره انسان، لزوم رعایت سود همگان، نیاز به رفع موانع جهت دخل و تصرف در یک شیء و نیاز به تصرف در ملک غیر پدید آمده‌اند.

**۲. تقریر نظریه اومولت**

یاکوب فون اوکسکول<sup>۳</sup> دانشمند آلمانی تبار بالتیک<sup>۴</sup> با وجود آنکه بیشترین تأثیر را بر علوم انسانی گذاشت، اما خاستگاهش زیست شناسی و علوم طبیعی بود و دیدگاه‌های او به عنوان پلی میان جنبه مادی و معنایی زیست، و نقطه وصلی میان علوم طبیعی و انسانی، توانست تأثیر مهمی در برداشتن شکاف میان این دو حوزه دانش برجای نهد. وی خود با طرح نظریه اومولت<sup>۵</sup> در راستای عبور از مرزهای علوم طبیعی آن روز، به سوی علوم انسانی گام برداشت؛ افکار او در نسل‌های بعدی بر شماری فیلسوفان چون هایدگر<sup>۶</sup> تأثیر نهاد و در اواسط سده ۲۰م، نام وی در فضای فلسفه، دائماً تکرار می‌شد. از جمله باید به دائرة المعارف فلسفه ویراسته پل ادواردز اشاره کرد که ویراست اول آن در سال ۱۹۶۷م انتشار یافت و در آن مدخلی به اوکسکول اختصاص داده شده بود (نک: گوج، در مآخذ). در دهه اخیر نیز باید از تحقیقاتی مانند کتاب بوچانان یاد کرد که نام اوکسکول را به عنوان اندیشمندی تأثیرگذار در شکل‌گیری جریان فلسفی پدیدار شناسی و به خصوص تأثیر او بر هایدگر، مرلوپوتی<sup>۷</sup> و دلوز<sup>۸</sup> مطرح ساخته است (بوچانان، ۲۰۰۸: ۳۷). فراتر از فلسفه، در حوزه نشانه‌شناسی نیز همواره اوکسکول به عنوان یک نشانه‌شناس مطرح بود و در روند شکل‌گیری مکاتبی در آلمان و بالتیک اثرگذار بود.

او بر این باور بود که موجودات زنده، در یک دنیایی زندگی می‌کنند که در واقع دریافت<sup>۹</sup> آنان از دنیاست و این دنیای سوپژکتیو، نزد اوکسکول اومولت نامیده می‌شد؛ در تعامل دائمی، با رفت و برگشتی پرتکرار که میان موجود زنده با دنیای سوپژکتیو پیرامون یا اومولت وجود داشت، موجود زنده به صورت پی‌درپی دریافت‌هایی از محیط داشت و به طور مستمر به تعریف<sup>۱۰</sup> و بازتعریف محیط می‌پرداخت و این چرخه‌ای بود که اومولت را از یک تصویر ایستا از دنیای پیرامون به یک دریافت مستمر و چرخه‌ای مبدل می‌ساخت و یک دنیای پویا، با دریافت‌ها و تعریف‌های پویا را فراهم می‌ساخت که با تکرار تصحیح می‌شد و تصحیح آن نه انطباق بیشتر با واقع؛ بلکه هماهنگی بیشتر با نیازها و بیشتر شدن کارآمدی رابطه با دنیای پیرامون بود.

**۲-۱. ارگانسیم یا حیثیت نوعی موجود زنده**

اوکسکول به عنوان یک زیست‌شناس، به طور خاص موضوع مطالعه خود را بر رابطه میان هر موجود زنده با دنیای پیرامون خود متمرکز کرده و این رابطه را در دو سوی تأثیر از محیط و تأثیر بر محیط دنبال کرده است؛ در پی همین رویکرد است که وی مفهومی به عنوان «اومولت» را برای آن دنیای پیرامون ساخته است. اومولت واژه ای آلمانی و در اصل به معنای «محیط» است، اما در نظریه اوکسکول، معنایی ویژه از آن اراده شده است که به کلی با معنای محیط طبیعی تفاوت دارد و از همین رو، در ترجمه به زبان‌های دیگر، این اصطلاح با همان شکل آلمانی خود حفظ شده است. در نظریه اوکسکول، برای یک موجود زنده آنچه در پیرامونش قرار داشت، نه تنها می‌توانست موضوع شناخت او باشد، بلکه به همان اندازه می‌توانست در او تأثیر نهد و نقش فاعلی داشته باشد. در مجموع، عزیمت نظریه از جانورشناسی به



انسان شناسی است و به همین سبب، به جایگاه جسم، محدودیتهای زیستی و نیازهای زیستی انسان، بیش از اندیشمندان فیلسوف توجه شده است.

اوکسکول، در سراسر مباحث خود چه دربارهٔ عموم موجودات زنده و چه در سخن از انسان، همواره در باره ارگانیسم<sup>۱۱</sup> سخن گفته است که آن را به «موجود زنده» برگردانده ایم؛ اما لازم است گفته شود حتی آنگاه که سخن از جانداران غیر انسانی در میان است، رویکرد وی جمع محور است و فرد محور نیست. زمانی که او دربارهٔ یک اومولت سخن می گوید، مضاف الیه این اومولت، یک نوع از موجودات زنده و نه یک فرد است.

اوکسکول در کتابی که در ۱۹۰۹م منتشر کرد، با مطرح کردن اصطلاح «درونجهان»<sup>۱۲</sup> از دنیایی سخن به میان آورد که موجودات متعلق به یک رده، زیست شناختی یا به تعبیر دیگر یک نوع<sup>۱۳</sup>، برای خود می سازند، دنیایی که فقط در روابط درونی میان موجودات متعلق به آن نوع، معنادار است. در واقع، درونجهان به عنوان فضای معناداری بین اعضای یک نوع در تقابل با اومولت قرار می گرفت که فضای معناداری بیرون از نوع، در پیرامون آن و در رابطه با «دیگران» بود. اوکسکول در مواضع مختلف از کتاب به صراحت به نقش افراد هر نوع در شکل گیری این اومولت و درونجهان اشاره دارد و آنچه را متعلق به نوع است، برآمده از مشارکت افراد در چرخه کارکردی می شمارد (Uexküll، ۱۹۰۹: ۸۵).

چند سال بعد، در کتاب سنگ بناهایی برای یک جهان بینی زیستی، وی سخن را بر انسان متمرکز می کند و یادآور می شود که انسان ها نیز یک نوع محسوب می شوند و همان رابطه میان افراد انسانی با نوع انسان وجود دارد (اوکسکول، ۱۹۱۳: ۲۴). او در بسط نظریه اش نشان داد که چگونه اومولت بر اساس سه مؤلفه فضا، زمان و کیفیات محتوایی شکل می گیرد (اوکسکول، ۱۹۲۶: ۱ب)، چگونه در تعامل با اموری در پیرامون خود به عنوان ابژه قرار می گیرد (همان، ۸۷ ب) و بر اساس تعاملش با آن ابژه ها دنیایی برای خود می سازد (همان، ۱۲۶ ب) و این دنیای ساخته شده در روابط میان افراد نوع، صورت یک دنیای نوعی می یابد. در رابطه میان یک نوع زیستی با دنیای خود، هم شناخت از پیرامون نوعی است و هم نیازها و خواسته ها در پیوند با این پیرامون جنبه نوعی دارد (همان، ۲۳۶ ب).

وی در اثری که سال ها بعد در ۱۹۳۴م با عنوان «گذاری از میان دنیاهای جانوران و دنیای انسان» نگاشت، کاملاً بر برداشت نوعی خود از اومولت تأکید داشت و مبنای کتابش را بر آن نهاده بود که در تقابل با اومولت های پرشمار رده های جانوری، انسان دارای یک اومولت نوعی است. وی در موضعی به این رویکرد زیست شناسان اشاره دارد که «هر فرد به مثابه سوژه ای» انگاشته می شود «که در دنیای خود زندگی می کند و در آن دنیا خودش مرکز است» (اوکسکول، ۱۹۳۴: ۱۹) و ویژگی اوکسکول آن است که با وجود اهمیت دادن به فرد زنده و دریافت ها و نیازهای آن، این دنیا را از فرد زنده به نوع زنده توسعه داده و انگارهٔ اومولت را پدید آورده است.

مهم ترین دستاورد اوکسکول در انتقال از رویکرد سنتی زیست شناسان به نظریهٔ خود؛ یعنی از محوریت فرد به محوریت نوع، آن است که ارتباط موجود زنده با جهان پیرامون را از سطح یک ارتباط

فیزیکی به یک ارتباط معنایی ارتقا داده است، که مبنای آن نوعی ارتباط هارمونیک بین موجودات زنده است که اجازه می‌دهد با یکدیگر رابطه‌ای معنادار داشته باشند (اوکسکول، ۱۹۸۲: ۴۳، ۵۲). اومولت، که برآیند ارتباط یک نوع با محیط آن است، در واقع یک فضای معناداری است که در چنین فضایی، برای یک نوع از موجودات زنده شناخت‌ها و هنجارها پدید می‌آیند. تا آنجا که درباره‌ی نوع خرگوش سخن می‌آید، معناداری روباه به مثابه‌ی دشمن، هم یک شناخت نوعی از روباه به خرگوش می‌دهد و یک الزام را پدید می‌آورد که خرگوش باید خود را از آسیب روباه دور دارد. به طبع چنین فضای معناداری، وقتی درباره‌ی نوع انسان مطرح می‌شود، طیف وسیعی از تصویرهای شناختی و الزامات هنجاری را پدید آورده است. همین فضای معناداری است که به یک نوع زنده می‌گوید چه اموری در پیرامون آن قرار دارد و این که چه بایدهایی برای آن وجود دارد؛ بدون آنکه فاصله‌ی قاطعی میان این هست‌ها و باید‌ها در یک اومولت نوعی وجود داشته باشد.

## ۲-۲. مفاهیم محوری اومولت<sup>۱۴</sup> و چرخه‌ی کارکردی<sup>۱۵</sup>

این جمله در نوشته‌های فلسفی از زبان اوکسکول بارها بازگو شده است که «همه واقیعت پدیدار سوپژکتیو» است (مثلاً نک: گوچ، ۱۹۶۷: ۱۷۳)، اما باید توجه داشت که اوکسکول این سخن را در یک بافت گفته است (اوکسکول، ۱۹۲۶: xv) و خارج کردن آن از بافت، این سوء تفاهم را به وجود می‌آورد که وی همچنان درگیر جداسازی سوژه از ابژه است. این جداسازی نه برای اوکسکول در مطالعه زیست‌شناسانه‌اش جذابیتی داشت و نه در عمل از سوی او پذیرفته شد.

مسئله اصلی در مطالعات اوکسکول آن بود که دریابد چگونه موجودات زنده به صورت سوپژکتیو محیط خود را درمی‌یابند، در حالی که در محیط زندگی با دیگر موجودات شریک‌اند؛ این در حالی است که غالباً نزد زیست‌شناسان دنیای موجودات زنده، فارغ از هر گونه ذهنیت و تماماً عینیت تلقی شده است. چیزی که اوکسکول آن را به عنوان جهان‌های سوپژکتیو وابسته به فضا و مکان تعریف، برای هر موجود زنده معرفی می‌کرد، از سوی او با واژه اومولت نامگذاری شد و این اصطلاح مانند دازاین<sup>۱۶</sup> اگزستانسیستها، هرگز به زبان‌های دیگر ترجمه نشد. واژه آلمانی اومولت به صورت تحت اللفظی معادلی برای «محیط» در زبان فارسی و environment در انگلیسی است، اما خاص بودن اصطلاح اوکسکول مانع از ترجمه می‌شد. اوکسکول در مقابل اومولت، مفهوم دیگری را تعریف کرد که ناظر به واقیعت عینی است و از سوی او دربرگیرنده<sup>۱۷</sup> نامیده شد که بهترین تعبیر از آن به فارسی محیط است (به خصوص نک: اوکسکول، ۱۹۲۶، فصل ۵).

در برداشتی از فضای اندیشه اوکسکول در آثارش، تعریف دقیق اومولت می‌تواند چنین باشد: «بنیادهای زیست‌شناختی که برای مطالعه یک زینده غیر انسانی و انسانی در مرکز مطالعه ارتباط و دلالت قرار دارد»؛ اما با تعبیر ساده‌تر می‌توان آن را «جهان آن گونه که از سوی موجودات زنده دیده می‌شود» دانست.<sup>۱۸</sup>

نظریه اومولت که در لبه‌ی مرزهای زیست‌شناسی و علوم انسانی جای گرفته بود، توسط اوکسکول در

دو نوشته‌ی وی به نام های «اومولت و درونجهان حیوانات» (۱۹۰۹م) و «زیست شناسی نظری»<sup>۱۹</sup> (۱۹۲۰-۱۹۲۸م) با تکیه بر زیست حیوانی بسط داده شد و تنها در دهه ۱۹۳۰م بود که به حوزه تأملات در مطالعه انسان کشیده شد. اوکسکول، در نوشته ای که همراه با با کریشات و با عنوان «گذار از میان اومولت حیوانات و اومولت انسانها» در ۱۹۳۴م منتشر کرد مانند برخی پدیدارشناسان بعدی و به عنوان پیشسازی بر این دست مطالعات، به دنبال تصویرسازی از «دنیا‌های نادیدنی» بود. وی نظریه اومولت خود را از فضای جانوری به فضای انسانی کشانید و آن را در عرصه دانش های انسانی چون نشانه شناسی و مطالعات فرهنگی بومی سازی کرد؛ اما به عنوان حاصلی طبیعی از این فرآیند، بحث خود را جدی تر از گذشته به حوزه هایی از فلسفه، چون فلسفه انسان و فلسفه ذهن پیوند داد.

در بازگشت به اصل نظریه و عطف توجه به زیست انسانی، باید گفت اومولت از نظر اوکسکول یک جهان خود مرکز برای هر موجود زنده یا ارگانیسم<sup>۲۰</sup> - (از جمله انسان) - است و موجودات زنده می توانند اومولت های مختلف داشته باشند، در حالی که محیط<sup>۲۱</sup> آن ها مشترک باشد. اومولت، دنیای نشانه ای یک موجود زنده است و تمام جنبه های معنادار جهان برای یک موجود زنده مشخص را در بردارد. هر آنچه محسوس است که می تواند به یک اومولت مربوط شود، چنان تغییر شکل می یابد که دارای معنایی سودمند باشد و گرنه به کلی نادیده گرفته می شود. از نظر اوکسکول، هر مؤلفه از اومولت یک معنای کارکردی برای موجود زنده دارد و یک موجود زنده، فعالانه از طریق کنش متقابل مکرر با جهان اومولت خود را خلق می کند، در حالی که بر محیط خود نیز تأثیر می گذارد؛ به عبارت دیگر، موجود زنده به طور همزمان هم محیط را هم مشاهده می کند و از آن پیام می گیرد، هم بر اساس اومولت خود بر محیط تأثیر می گذارد و آن را تغییر می دهد. این رابطه و کنش دوسویه را اوکسکول «چرخه کارکردی»<sup>۲۲</sup> نام نهاده است.

## ۲-۳. جسم در روابط انسان و اومولت

تمایز ذهن و بدن که به عنوان یک مبنا از «فکر می کنم»<sup>۲۳</sup> دکارت پررنگ شده بود، برای اوکسکول اساساً مطرح نبود و او که مطالعه خود را با حیوانات آغاز کرده بود، در مطالعه رابطه میان حیوان با محیط پیرامونش، هرگز به دنبال آن نبود که ذهن را از بدن حیوان جدا سازد. اوکسکول بر پایه سنت زیست شناسانه، تنها به یک موجود زنده می اندیشید و در همه نظریاتش، سخن وی از رابطه میان موجود زنده با محیط پیرامون بود، بدون آنکه موجود زنده را به اجزایی مانند ذهن و بدن تقسیم کند. او در گام پسین، با تأکید بر عموم موجود زنده، انسان را نیز به عنوان یک موجود زنده معرفی می کند و نظریه اومولت را از حیوان به انسان تعمیم می دهد. با این نقطه عزیمت، غریب نیست که اوکسکول در مطالعه انسان، هم ساخت ذهن را از جسم جدا نمی سازد و بدون آنکه نیازی به نقد ثنویت جسم و ذهن داشته باشد، عملاً این ثنویت را نفی می کند. نزد اوکسکول، موجود زنده یک چیز است، بدون آنکه جدایی و شکافی میان دو ساخت آن در میان باشد.

چنانکه اشاره شد، یکی از مهم ترین وجوه تفکر اوکسکول، توجه وی به نقشی است که جسم در

محیط بازی می کند و عامل پیوست میان اومولت ها موجودات زنده ای است که در یک محیط طبیعی با یکدیگر شریک هستند. این جسم است که اومولتها را از غرق شدن در ذهنیت بازمی دارد، آن ها را با عینیت آشتی می دهد و ابزاری کنترلی برای موجود زنده (در اینجا انسان) برای تنظیم روابط خود با محیط پیرامون و دیگر موجودات زنده حاضر در محیط است. در همین راستاست که اوکسکول، بدن را برای یک موجود زنده «به مثابه یک ابزار» می بیند، آنجا که می نویسد: «هم جانوران و هم گیاهان، خانه هایی برای زندگی خود می سازند، این خود در اینجا بدن های آنهاست که با کمک آن بدن ها آنها می توانند زندگی خود را پیش برند» (اوکسکول، ۱۹۸۲: ۳۳). با وجود آنکه اوکسکول، خود در باره رابطه جسم و «خود» فرای جسم واضح سخن نگفته (برای توضیح، نک: شاروف، ۲۰۰۱: ۲۱۵، ۲۱۹)، اما به نظر می رسد مطرح ساختن سوژه تندر ۲۲ به جای سوژه شناسا<sup>۲۴</sup> و مطرح کردن ابژه تندر<sup>۲۵</sup> یا اشیاء تندر<sup>۲۶</sup> (جهان تندر<sup>۲۷</sup>) به عنوان بستری جسمانی برای ارتباط بین سوژه ها، نظریه ای است که مرلوپونتی فیلسوف پدیدارشناس بر مبنای فهم و تفسیری خاص از اندیشه اوکسکول ارائه کرده است (نک: مرلوپونتی، ۱۹۹۵: ۲۷۸-۲۷۹، ۲۸۹).

نزد اوکسکول، اومولت از مؤلفه های<sup>۲۸</sup> متنوعی تشکیل شده است که هر مؤلفه برای یک موجود زنده معنای کارکردی<sup>۲۹</sup> دارد. آن مؤلفه، ممکن است غذا یا اشیانه باشد، یا به زبان ساده یک شیئی که برای منظور مشخص مورد استفاده آن موجود زنده باشد. هر چیزی که تحت تعریف یک اومولت قرار گیرد، به گونه ای تغییر شکل داده می شود که برای آن موجود زنده یک معنای مفید داشته باشد، در غیر این صورت، آن شیء به کل نادیده گرفته می شود (اوکسکول، ۱۹۸۲: ۳۱). از نظر اوکسکول، مفید بودن نه یک امر عینی، که نوعی منطبق سازی اشیاء ادراک شده با نیازهای زیستی موجود زنده است، اما نفس اینکه یک شیء از سوی موجود زنده ادراک شود، خود نیز در گرو آن است که ربطی به زیست او داشته باشد و بتواند در زیستش معنایی ایفا کند (اوکسکول، همان: ۳۴). پس بازم سخن از یک دریافت یک سوپیه و بعد پالایشی انتخابگرانه از امور دریافت شده نیست، بلکه سخن از چرخه کارکردی میان ادراک اشیاء محیط و تعریف و تغییر آنهاست و در هر دو سوی این چرخه، نیازهای موجود زنده و معناداری برای آن است که محوریت دارد. اما آنچه می تواند به این دور پایان دهد، از انقطاع رابطه با عینیت جلوگیری کند و روابط میان موجود زنده مورد بحث، با دیگر موجودات زنده و غیر زنده پیرامون را کنترل کند، جسمانیت و نیازها و معناداری های برخاسته از آن است.

بر این پایه، اگر محور سخن از رابطه اومولت با دیگر خود فراتر رود و به رابطه میان اومولت ها بیانجامد، اصطکاک ها میان موجودات زنده از حیث جسمانیت آنها، مهم ترین مبنا در شناسایی موجودات زنده ای است که با وجود افتراق در اومولت ها، در محیط طبیعی با یکدیگر اشتراک دارند. در چرخه کارکردی، همین اشتراک است که در عرصه شناخت، ذهنیت را در مواجهه با جهان پیرامون تعدیل می کند و از افراط در خودمحوری بازمی دارد، به همان اندازه که در عرصه تأثیرگذاری، این اشتراک موجب می شود که موجود زنده سهم خود را در تغییر محیط در راستای نیازها و منافع خود ایفا کند. در واقع، آنچه در بحث معناداری نزد اوکسکول، اهمیت محوری دارد، مسئله نیازهاست که در چرخه

کارکردی فرآیند تعریف و تغییر بر مبنای آن نیازها صورت می‌گیرد. از آنجا که بخش مهمی از این نیازها، برآمده از کارکردهای مربوط به حیطه جسمانیت است، در بسط نظریه اوکسکول می‌توان به آنجا راه جست که آنچه وی تعریف می‌نامد و در اصطلاح فرهنگ اسلامی اعتبار نامیده می‌شود، سوپیه مقابل، در برابر ادراک در چرخه کارکردی است که بدن و نیازهای جسمانی و حیوانی انسان در شکل‌گیری آن تأثیر ویژه‌ای دارند.

گفتنی است، توره فون اوکسکول، پسر یاکوب به عنوان یک پزشک نظریه پدرش را دنبال کرد و در حوزه پزشکی روان تنی آن را به کار گرفت. او که بنیاد نظریه خود را بر رابطه تنگاتنگ تن و روان گذاشته بود، دیدگاه پدرش را به خصوص در دو حوزه بسط داد؛ نخست اینکه تن، با «حکمت» اداره می‌شود و رفتارهای آن از مرزها و چارچوب‌هایی پیروی می‌کند که برخاسته از نوعی خرد است (اوکسکول، توره ۱۹۶۳: ۱۵۵ ب) و دیگر اینکه تن و دریافت‌ها و رفتارهای بدنی انسان، به شدت متأثر از تربیت اجتماعی است که انسان از محیط رشد خود دریافت می‌کند. هم‌حسی که تن نسبت به کنش‌های پیرامون و حالات درون خود دارد و هم واکنش‌هایی که نسبت به تحریکات از خود نشان می‌دهد، هرگز دریافت‌ها و رفتارهای مکانیکی و برخاسته از صرف جسمانیت نیستند (همان: ۲۰۷ ب).

### ۳. مقایسه دو نظریه

هر دو نظریه علامه طباطبائی و اوکسکول از یک خاستگاه زیست‌شناختی برآمده‌اند. نظریه اعتباریات، در واقع تبیینی خاص از چگونگی شکل‌گیری ادراکات عملی انسان در تعامل با واقع زیستی و نیازهای تکوینی و تمایلات طبیعی اوست و علامه به صراحت یک راه وصول به ریشه‌های اصلی اعتباریات را «بررسی اجتماعات جانوران» می‌داند. اوکسکول که تحصیلاتش هم در جانورشناسی بود، به وضوح نقطه عزیمت نظریه پردازی خود را زیست‌شناسی قرار داد و موضوع نظریه «اومولت» او ارگانسیم یا موجود زنده است. این عزیمت از واقع زیستی به طور طبیعی موجب شده است واقعیت تکوینی، جسمی، اقتضائات، نیازها و محدودیت‌های زیستی، جایگاه سرنوشت‌سازی را در دو نظریه احراز کند و زمینه‌ساز زاویه و فاصله گرفتن از دیدگاه‌های معرفتی و عقل‌گرایانه‌ای شود که با اصالت و محوریت دادن به قوای ادراکی، سایر ابعاد زیستی، جسمانی و احساسی را از دایره توجه فلسفی خود خارج کرده‌اند.

هر دو نظریه، به تبع مشابهت یاد شده، پیوندی میان جنبه مادی و جسمی و جنبه معنایی و ادراکی انسان، و پلی میان علوم طبیعی و زیستی از سویی و علوم انسانی از سوی دیگر برقرار کرده‌اند. اعتباریات، به عنوان ابزارهایی ساخته شده جهت رفع کاستی‌ها و نیازهای تکوینی به ارائه نظریه‌ای می‌انجامد که فراهم آورنده یک فرازبان جهت نظریه پردازی راجع به علوم انسانی است. این نظریه به خودی خود چارچوبی در فلسفه علوم انسانی برای بیان چستی این علوم، ارزش‌های معرفتی، منطقی حاکم بر این علوم، وجه ثبات و تحول احکام آن‌ها و ملاک‌های ارزیابی آنها است. البته نظریه اوکسکول از این ممیزه برخوردار نیست و به اصطلاح نگاه درجه دوم به معرفت ندارد. به علاوه، طبق این

نظریه، علوم انسانی متشکل از مفاهیم و گزاره های اعتباری هستند. بنا بر این، نظریه اعتباریات هم در مطالعات درجه دوم و هم درجه اول می تواند مورد استفاده قرار گیرد. دراوکسکول، به شیوه روشن تری پیوند نظریه «اومولت» با یک منشأ زیست شناختی را با علوم انسانی می یابیم. کتاب او با عنوان «آموزه جدید اومولت: پیوستاری میان علم طبیعی و فرهنگ شناسی» (۱۹۳۷) به خوبی گویای عزم اوکسکول در پر کردن شکاف علوم طبیعی و انسانی است.

در تلقی علامه در ادراکات اعتباری با توجه به شأن ابزاری آن ها، نوعی به اصطلاح عقلانیت عملی و پراگماتیستی ناظر به مؤثر و مفید، یا لغو و بی فایده بودن در حوزه تمشیت امور فردی و اجتماعی انسان حاکم است. «صدق» و «کذب» به معنای مطابقت یا عدم مطابقت با واقع، در آن حوزه مطرح نیست و ملاک سنجش آن ها تلائم یا عدم تلائم با نیاز های تکوینی و اهداف مترتب بر آنهاست. در نظریه اوکسکول هم، کار کرد و سودمندی، جایگاه نخست را داراست. اساسا هر مؤلفه در اومولت یک جاندار؛ براساس شأن کار کردی خود به اومولت راه یافته است، یا ابتدا چنان تغییر شکل داده شده است تا معنایی ناظر به سودمندی برای آن بیاید. در غیر این صورت، هرچند آن مؤلفه در محیط جاندار به لحاظ عینی حضور دارد، نادیده گرفته می شود و در جهان خاص جاندار وارد نمی شود، یا به تعبیری دیگر بی معناست. نزد اوکسکول هم مفید بودن البته کاملا در نسبت به موجود زنده و تلائم و انطباق با نیازهای او تعریف می شود و صرفا با ملاک های عینی مشخص نمی شود. در این نقطه، هر دو متفکر در مفهوم خاص «اعتبار» به هم بسیار نزدیک می شوند.

مفاهیم و احکام اعتباری و مؤلفه های اومولت، در عین «سوئژکتیو» بودن (درمورد اومولت)، مجعولیت و نداشتن صدق و کذب معرفت شناختی (در مورد اعتباریات)، برخوردار از گونه ای منطق، معقولیت و قابلیت برای مطالعه علمی هستند. قضایای اعتباری، در عین مغایرت با گزاره های حقیقی با منطق کارآمدی و سودمندی و اثرگذاری، قابل ارزیابی و البته معنادار هستند. آن ها مبنای انجام و صدور افعال بشری هستند که خود معطوف به تأمین غایاتی هستند و به لحاظ انطباق یا عدم انطباق با آن اهداف قابل داوری اند. در میان خود اعتباریات، امکان برقراری رابطه استنتاجی و تولیدی وجود دارد یا از جهت خاستگاه (نیازها و کاستی های تکوینی) و غایات با واقع و عینیت مرتبط اند. بدین ترتیب، هم قابل مطالعه علمی هستند و هم مجموعه روشمند و مضبوطی از آن ها، می تواند تشکیل دهنده علمی از علوم انسانی باشد. اوکسکول هم با وجود تأکید بر اینکه «همه واقعیت پدیدار سوئژکتیو است»، جسم را همچون سرپلی در حوزه واقعیت و عینیت می داند که اومولت را از فرو غلتیدن کامل در ذهنیت و فردیت باز می دارد و علاوه بر فراهم آوردن معیاری برای ارتباط با محیط و دیگران، وجه عینی اومولت را هم تضمین می کند. اگر بر این موضوع، نوع-محور بودن اوکسکول هم افزوده شود که طبق آن اومولت وجه عام و نوعی (ونه فردی) می یابد و حتی می توان به روابط میان اومولت ها هم پرداخت، قابلیت های لازم برای بررسی علمی اومولت ها بدین سان فراهم می شود.

به نظر می آید ثبات و تحول ادراکات، از نقاط افتراق دو نظریه باشد. از آنجا که علامه، ادراکات اعتباری را دایرمدار نیازها و احساسات بر آمده از آن نیازها قلمداد می کند، پس به تبع ثابت، فطری و

دائمی بودن نیاز و احساس بر آمده از آن، ادراکات هم می توانند ثابت و همیشگی باشند. چنانکه علامه برخی نیازهای تکوینی قبل از اجتماع را که حاصل احساسات نوعی و عمومی هستند چنین می داند، هر چند بر اساس تغییر جاعل و اعتبار کننده، تغییر عادات و محیط و جز آن اغلب این اعتباریات هم تحول پذیر هستند. نزد او کسکول، ثبات و تحول را در آموزه چرخه کار کردی او باید جستجو کرد. گذشت، که رویکرد او در مطالعه اومولت نوعی و جمعی است؛ یعنی او رابطه میان شناخت، نیازها، احساسات و خواسته های نوعی موجود زنده با دنیای پیرامون را بررسی می کند. اما از آنجا که این اومولت، از طریق مکانیسم دو سویه و متقابل تأثیر از خارج و تعریف و باز تعریف امور بر اساس نیازها از درون صورت می گیرد، مؤلفه های اومولت، مدام دستخوش تحول و تطور هستند.

در نهایت باید به تفاوت مهمی بین دو نظریه اشاره کرد و آن تمایزگذارن یا عدم آن میان ادراکات حقیقی و اعتباری است. علامه در نظریه اعتباریات، تنها احکام انشایی و هنجارها را مد نظر قرار داده است و با تأکید بر اختلاف ماهوی و محتوایی این دو دسته از ادراکات، به منتفی بودن رابطه تولیدی و استنتاجی دو حیطه حکمت نظری و عملی، یا علوم حقیقی و اعتباری (علوم طبیعی و انسانی) به لحاظ منطقی حکم می کند و بر حساسیت نسبت به حفظ مرزها و عدم خلط اعتبار و حقیقت انگشت تأکید می گذارد، در حالی که او کسکول به طور عام و بدون چنین تمایزی، مباحث را به پیش می برد.

### نتیجه گیری

با وجود اشتراک هایی که میان دو نظریه دیده می شود، تفاوت هایی که هم در مبانی و هم در اهداف بحث نزد دو اندیشمند وجود دارد، موجب تفاوت هایی در پرداخت بحث اعتباریات شده است. از جمله رهیافت هایی که در نظریه او کسکول دیده می شود و نزد علامه به وضوح بدان پرداخته نشده، جنبه زایایی اعتباریات است. در نظریه او کسکول که اعتبار در یک رابطه، چرخه ای و تکرار شونده نگریسته می شود، دو گونه سازوکار برای روند اعتبار مطرح می شود که هر دوی آن ها می تواند به زایایی منجر شود، زایایی که به سبب ماهیت نظریه او کسکول یک جنبه آن شناخت زایی و جنبه دیگر آن ساختن دنیای بیرون است. نخستین سازوکار، رابطه میان واقعیت خارجی و اومولت است که در قالب چرخه کارکردی تعریف می شود و برآیند تعامل ذهن و عین را منشأ یک زایایی دائمی معرفی می کند؛ دوامی که نه از جنس تکرار محض، بلکه تکرار فزاینده است.

سازوکار دوم، رابطه میان خود اومولت هاست که خود گام بعدی رابطه میان اومولت و جهان خارج است. براساس نظریه او کسکول، اومولت های متعدد می توانند در فضای واقعی واحد حضور داشته باشند و رابطه بین اومولت ها نه از طریق گفتگوی مستقیم آن ها، بلکه با واسطه فضای دربرگیرنده واقعی، تعریف می شود، توسعه می یابد و صیقل می خورد. با وساطت واقعیات بیرونی، اومولت ها با یکدیگر تعامل می کنند و حاصل این تعامل و تأثیر متقابل آن ها، یک زایایی دائمی با همان ویژگی تکرار فزاینده است.

این تکرار فزاینده، در معنای فلسفی آن، در واقع چیزی جز رشد روز افزون دامنه اعتبارها و امور اعتباری نیست. علامه طباطبائی، بارها به این افزایش، ریشه دار بودن و منشأهای آن در نیازهای انسان اشاره کرده، ولی باب خاصی در باره سازوکار آن نگشوده است. از آنجا که هر دو مبنای بحث زایایی نزد او کسکول، قابل عرضه بر نظریه علامه نیز هست، می توان از مباحث او کسکول برای توسعه اعتباریات علامه بهره جست. سازوکار نخست؛ یعنی تأثیر متقابل ذهن اعتبار کننده و واقعیت و سازوکار دوم که مبنای آن حاصل قهری پذیرفتن مبنای اول و پذیرفتن تعدد اومولت ها یا از منظری دیگر تعدد اعتبارها در فضای واحد است، هر دو با مبنای علامه طباطبائی قابل پذیرش است.

آنچه امروز در حوزه طبقه بندی علوم به عنوان علوم انسانی شناخته می شود، عملاً مطالعه اموری است که حاصل جنبه اعتباری زندگی انسان است و دقیقاً در موضوعی که علوم انسانی مانند روان شناسی یا انسان شناسی به مرزهای واقعیت نزدیک می شوند، روان شناسی تجربی و انسان شناسی طبیعی شکل می گیرد؛ که عملاً وارد حوزه علوم تجربی می شود. شاید بی جا نباشد اگر گفته شود علوم انسانی، علوم هستند که موضوعات آن ها به طور عام، اعتبارات انسانی است. حال اگر چنین تعریفی مینا قرار گیرد، می توان گفت که علوم انسانی به مطالعه روابطی می پردازند که حاصل یکی از دو سازوکار زایایی اعتبار است؛ موضوعات این علوم یا ناشی از تعامل میان ذهن انسانی با واقعیت خارجی است یا برآمده از رابطه متقابل میان دنیاهای اعتباری است. بر این پایه، هم جنبه واقع نمایی علوم انسانی و هم روابط بینارشته ای در علوم انسانی، می توانند با استفاده از یک نظریه جامع در خصوص اعتباریات مورد تحلیل قرار گیرند.

با توجه به بازنگری های صورت گرفته از اواسط سده ۲۰م در خصوص فلسفه علوم انسانی و سازوکار علم زایی آن ها، و با عنایت به توجه خاصی که در جامعه علمی ایران نسبت به این موضوع در سال های اخیر دیده می شود، به نظر می رسد نظریه اعتباریات به صورت تکمیل شده آن، می تواند در راستای پیشبرد علوم انسانی و رشد دانش بومی در آن حیطه، به عنوان الگویی کارآمد و فراگیر بسیار مؤثر باشد.

### پی نوشتها

1. Umwelt
2. Jacob von Uexküll
3. Jacob von Uexküll

۴. وی در ۱۸۶۴م در کبلاس (Kebblas) در جمهوری استونی کنونی دیده به جهان گشود، در خانواده ای که از طبقه اشرافی بودند و از آلمانی تبارهای بالتیک محسوب می شدند. وی در دانشگاه تارتو به تحصیل جانورشناسی پرداخت و در ۱۸۸۹م فارغ التحصیل شد؛ در ۱۹۰۳م به آلمان رفت و در مؤسسه فیزیولوژی در دانشگاه هیدلبرگ مشغول به کار شد. در سالهای بعد برای تحقیقات میدانی مسافرت های متعددی به سرزمینهای مختلف، از جمله آفریقای مرکزی انجام داد، ولی مقر اصلی او دانشگاه هیدلبرگ



و بعد دانشگاه هامبورگ بود و اواخر عمرش را پس از بازنشستگی در کاپری (Capri) ایتالیا گذراند تا در ۱۹۴۴م همانجا درگذشت.

5. Martin Heidegger
6. Maurice Merleau-Ponty
7. Gilles Deleuze
8. Perzeption (Perception)
9. Definition
10. Organismus
11. Innenwelt
12. Art, Gattung (Species)
13. Funktionskreis/ Functional circle
14. Da Sein
15. Umgebung

۱۶. این تعریف برآمده از عنوانی است که توشیکاتا و یاسویوکی برای اثر اوکسکول در ترجمه ژاپنی

برگزیده اند:

- Seibutsu kara mita sekai
17. Theoretische Biologie
  18. Organism
  19. Umgebung
  20. Funktionskreis
  21. Cogito ergo sum
  22. Corps-sujet
  23. Sujet connaissant
  24. Corps-objet
  25. Corps-choses
  26. Corps-monde
  27. Component
  28. Functional

### فهرست منابع

- استیس، والتر ترنس. (۱۳۷۱). *گزیده ای از مقالات استیس*. ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- طباطبائی، محمدحسین. بی تا. *اصول فلسفه و روش رئالیسم*. ج ۲، قم: انتشارات صدرا.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۶۳). *رساله الاعتبارات، ضمن الرسائل السبعه*، قم: چاپ حکمت.
- \_\_\_\_\_ . (۱۴۱۱ق/۱۹۹۷م). *المیزان*، قم: جماعه المدرسین.
- \_\_\_\_\_ . (بی تا). *نهایه الحکمه*، قم: مرکز الطباعه و النشر.
- گرامی، محمدعلی. (بی تا). *فلسفه، شناخت، اعتباریات*، قم: موسسه انتشارات امید.
- مطهری، مرتضی. (بی تا). *پاورقی اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۲، قم: انتشارات صدرا.

- غروی اصفهانی، محمدحسین. (بی تا)، *نهایه الدرایه فی شرح الکفایه*. ج ٣، قم: نور وحی.
- Aristotle. (1995). *The complete works of Aristotle*, edited by Barnes USA: Princeton university press.
- B. Buchanan. (2008). *Onto-ethnologies: The Animal Environments of Uexküll*. Heidegger, Merleau-Ponty and Deleuze, Albany, NY: Suny Press.
- T.A.Goudge. (1967). „Uexküll, Jakob Johann“, *The Encyclopedia of Philosophy*, ed. P. Edwards, vol. 8, New York/ London, (1967), repr. (1972)
- Merleau-Ponty, M. (1995). *La nature*. Paris : Seuil.
- A. A. Sharov. (2001). “*Umwelt Theory and Pragmatism*”. *Semiotica*, Issue: 134.
- Uexküll, Jacob von. (1909). *Umwelt und Innenwelt der Tiere*. Berlin: Julius Springer.
- Idem. (1913). *Bausteine zu einer biologischen Weltanschauung*, München: F. Brückmann A. G.
- Idem. (1926). *Theoretical Biology*. Tr. D.L. Mackinnon, New York, Harcourt: Brace & Company.
- Idem. (1934). *Mondes animaux et monde humain*. tr. Ph., Muller, Hamburg: Rowohlt Verlag.
- Idem (1982). “*The Theory of Meaning*”. *Semiotica*, No. 42 (1).
- Idem & G. Kriszat. (1934). *Streifzüge durch die Umwelten von Tieren und Menschen: Ein Bilderbuch unsichtbarer Welten*. Berlin: Julius Springer.
- Thure. von Uexküll. (1963), *Grundfragen der psychosomatische Medizin*, Hamburg: Rowohlt.